

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس سلطانی
۰۶ دسمبر ۲۰۲۰

سیاست امریکا فرد محور یا سیستم محور؟



برنده شدن جو بایدن در انتخابات اخیر امریکا که هنوز با لجاجت از طرف رقیب انتخاباتی او ترمپ و تیمش پذیرفته نشده است ، سؤالاتی را در رابطه با امکان تغییر سیاست های امریکا در امور بین المللی و مناقشات نظامی متعدد، از جمله در افغانستان ایجاد کرده است.

دو جناح درگیر در یک جنگ کثیف در افغانستان که موجودیت هر دو محصول سیاست های امریکا و همدستان بین المللی آنهاست، همچنان مردم که قربانیان اصلی جنگ هستند، منتظر اند که رئیس جمهور جدید، نقش کدام یک از این دو جناح را در رقابت ها و منازعات داخلی بیشتر برآزنده کرده و ارجحیت می دهد.

تا این جای مسأله آنچه کاملاً مبرهن است، این است که سناریوی جنگ با طالبان و همچنان مضحکه صلح با آن ها ، هر دو در امتداد یک هدف واحد، یعنی تأمین منافع نظام حاکم سرمایه داری بوده است. جمهوری خواهان و دموکرات ها در رابطه با این ستراتیژی ، مخالفتی با هم ندارند. تفاوت آنها فقط در تعیین و کاربرد تاکتیک ها و در انتخاب ابزار برای بر آورده شدن هدف غائی سرمایه داری ، یعنی کسب بیشتر سود، می باشد.

در آغاز ریاست جمهوری ترامپ، مخصوصاً بعد از دادن پیام‌های به شدت تهدید آمیز به پاکستان، به دلیل حمایت معنوی و نظامی پاکستان از طالبان که باعث افزایش زیاد هزینه نظامی و انسانی آمریکا در افغانستان گردیده بود، عده زیادی به امید ایجاد تغییر سیاست آمریکا در قبال افغانستان و کاهش حملات تهاجمی طالبان بودند. ولی آنگونه که ما در نوشته‌های متعدد پیش بینی کرده بودیم، امید مردم به علاوه آن که تحقق نیافت، موقف طالبان هم از نظر نظامی و هم در زمین سیاست ارتقاء داده شده و با میانجیگری زلمی خلیل‌زاد، طالبان به شریک ستراتیژیک قصر سفید تبدیل گردیدند.

از همان اول حمله نظامی آمریکا بر افغانستان معلوم بود که حذف نیروئی که مخصوصاً آمریکا روی آنها سرمایه گذاری هنگفتی نموده، دستگاه‌های استخباراتی آن از پوتانسیل عظیم تخریبی، مهارت آنها در سازش و توانائی آنها در به انقیاد کشیدن ذهنیت آحاد جامعه سنتی آگاه بودند، به نفع آمریکا و متحدین آنها نبوده و با وصف سقوط دولت آنها، کماکان به عنوان گزینه کارا به آنها می‌نگرستند.

تا آنجا که مربوط به سیستم حاکم در آمریکا می‌گردد، استفاده ابزاری از نیروهای به شدت عقب‌گرا، با آن که با " تمدن " و " مدنیتی " که در مقطع عروج بورژوازی یک نیاز بود، به هیچ وجهی مردود نیست. توسط نیرو هائی چون طالبان امکان این که واقعیت‌ها در اذهان مردم به اندازه ای مبهم گردانیده شود که بالاخره برای تأمین امنیت و ثبات نسبی، صلح با طالبان و استمداد جستن از نیرو های اشغالگر که طالبان را پرورش داده و مأمون امنی برای شان در پاکستان تأمین کرده اند، به الترناتیفی برای مردم تبدیل گردد، میسر گردیده است.

تأمین امنیت و حد اقل ثبات بعد از تخریب همه نهاد های اجتماعی، ویرانی‌ها، بی‌اعتمادی‌ها، بیکاری و گسترش عظیم فقر به وسیله اسلام‌گرایان طالب، آنقدر حیاتی شده که سازماندهی مبارزه متشکل در برابر علت آنها یعنی در برابر سرمایه داری، به کنار کشیده شده است.

انتخاب جو بایدن که خلاف دونالد ترامپ از بطن سیاست و اشننگتن سر بر آورده است، نیاز سرمایه داری را به ایجاد بحران‌های قابل کنترل در مناطقی مانند افغانستان که در تلاقی منافع قدرت‌های جهان قرار دارد، تغییر نمی‌دهد. البته تغییر در تاکتیک‌ها بعد از هر جابه‌جائی قدرت امر ممکن است. اما هدف غائی سرمایه داری که کسب سود و انباشت بیشتر سرمایه به قیمت سیه‌روزی و حتی زندگی انسان‌ها است، همچنان پا بر جا باقی می‌ماند.

با توجه به این نیاز ذاتی سرمایه داری و همچنان مواضع قبلی بایدن در قبال افغانستان در زمان ریاست جمهوری او باما که صریحاً بیان کرده بود "پاکستان برایش خیلی بیشتر از افغانستان ارجحیت دارد"، امید به بهبود قابل لمس در معضلات جاری در افغانستان متصور نیست.

یکی از پیشنهادات بایدن، بعد از اظهار تردید او در یک پارچه شدن افغانستان و کاهش سطح خشونت، طرح حکومت فدرالی در افغانستان بوده است. این طرح بنا بر دلایل متعدد عینی عملی نیست. زیرا مبنای تقسیمات احتمالی فدرال‌ها مشخص نیست. اگر تعلقات قومی و تباری را معیار قرار دهند، باشندگان مناطق در همه بخش‌های افغانستان، تعلق تباری یکسانی ندارند. برای حل معضل ناقلان هم راه حل سر راستی وجود ندارد. گذشته از این‌ها پایه مشکلات مردم در افغانستان، بر مبنای عینی تضاد منافع طبقات مختلف استوار است. مسأله‌ای که آگاهانه با دادن رنگ قومیت تلاش می‌شود مستور نگه‌داشته شود.

فیدرالیسم فقط می‌تواند با محدود ساختن محدوده قدرت جناح‌های رقیب، دست قدرتمندان محلی را در چپاول مردم باز بگذارد.

جست و جوی راه حل معضلات در افغانستان در نتایج انتخابات در امریکا و در تغییر کادر رهبری در (اطاق بیضوی)، چیزی نیست جزء نتایج موفقیت آمیز دستگاه های استخباراتی که در پروسه فعالیت های شان در حدود تقریباً نیم قرن اخیر با برنامه در تلاش مستمر بوده اند تا مردم را از نیرو و پوتنسیال خود شان در ایجاد تغییر ناامید گردانیده و حتی روشنفکران جامعه را وا دارند در اردوی دشمن، چشم به راه نجات دهنده ای باشند.

فرار از تحزب، تضعیف روحیه کار سیستماتیک جمعی و نخبه گرایی نتایج عینی دیگری اند که با در هم شکسته شدن همه ساختار های متعارف اجتماعی روند آن آغاز گردیده و حتی "اکادمیسین" های سوسیالیست را آنقدر متوهم ساخته است که مرز میان دولتی چون دولت غنی که با استفاده از سنت های متحجر قبیله ئی مانند لویه جرگه ، به تأمین دموکراسی رفته و زمینه توجیه آزادی جنایتکاران و قاتلان را میسر می سازد، برابری حق تحصیل را با سهمیه بندی می خواهد حل نماید، نوستالوژی برگشت به عقب و احیای عظمت شاه امان الله ، افق دید او را می سازد، عناصر دین و تبارگرایی از ستون های استوار سیاست آن بوده و با تباری با عناصر جنایت پیشه ای مثل گلبدین حکمتیار رهبر حزب منفور اسلامی پایه های قدرتش را می خواهد تحکیم کند و بالاخره با سپردن و عده کم کردن فاصله میان مسجد و ارگ به مردم ، نماینده مدرنیسم جا زده شده و نقش سرمایه داری امریکا در اداره هر دو جانب معرکه ، یعنی هم دولت موجود و هم طالبان ، نادیده انگاشته می شود.

چنین تحلیل ها و برداشت ها حد اقل این واقعیت را آشکار می سازد که این "اکادمیسین" های سوسیالیست، باور به نیروی طبقه برابر ایستای کاپیتالیسم ، یعنی نیروی بیکران طبقه کارگر را برای ایجاد تغییرات بنیادی رها کرده اند. ایجاد تغییر بنیادی ساختار جامعه صرفاً یک خواست آرمانگرایانه و لوکس نیست. نیاز عمیقی است که آینده انسان و زمین به آن نیازمند است. طبعاً عینیت یافتن این مهم کار ساده ای نیست. معضل مردم در افغانستان صرفاً با یک سره کردن کار با طالبان و قوانین آسمانی حل نمی گردد. بر نخ همه این مشکلات به موجودیت سیستم غیر انسانی سرمایه داری رسیده و راه بیرون رفت از آن از کوره راه مبارزه طبقاتی می گذرد.

شکست طالبان از آن رو سؤال بر انگیز است که آنها زایده نظام سرمایه داری و پیوسته به آن اند و ما در مبارزه ما در برابر سرمایه داری جهانی قرار داریم. اولین گام در آن راستا تلاش برای تشکل طبقه کارگر حول حزب طبقه کارگر است. کارگران در این واقعیت شک نداشته باشند که هویت آنها ریشه در طبقه آن ها دارد. دین، ناسیونالیسم، تعلقات خونی، همه دام های گسترده شد از جانب سرمایه داری برای امکان استمرار حیات نکبت بارش، به قیمت پراگندگی و توهم طبقه کارگر است.